



پیرامون برخی از تشابهات عقیدتی پیرروشان با بینش اسماعیلیسم !!

پژوهش و تدوین : پیکار

۲۹ سنبله ۱۳۹۲



بایزید انصاری (بایزید بن عبدالله قاضی بن شیخ محمد معروف به پیر روشن یا روشن) ، مؤسس جنبشی دینی و ملی در میان افغانان . نام او بر مهرش به صورت «بایزید» منقور بوده است (آخوند درویزه ، تذکره ، گ 88 ر). مورخان دوره بابر و دیگران ، به تبع حاجی ملامحمد مشهور به ملازنگی استاد آخوند درویزه (تذکره ، گ 92) ، دشمن سرسخت بایزید ، پیر روشن را به طنز «پیر تاریک» خوانده اند. بایزید مدعی بود که نسبتش از طریق نیای پنجمش ، شیخ سراج الدین ، با 21 واسطه به ابویوب انصاری ، صحابی مشهور ، می رسد. مادر بایزید آیمنه (رجوع کنید به صورتهای دیگرش : بهین ، بیبن ، رجوع کنید به اورنگ آبادی ، ج 2 ، ص 243) نوه عم پدرش و دختر حاج ابوبکر جالندهری بود. بایزید در حدود 931 ، یعنی یک سال پیش از حکومت بابر در هند ، در شهر جالندهر متولد شد. پیش از آنکه به چهل روزگی برسد ، پدر او به موطنش شهر کانی گورم (وزیرستان) رفت . خانواده بایزید ، که از سیطره حکومت بابری به وحشت افتاده بودند ، به بهار مهاجرت کردند (ح 936) و از آنجا با کاروانی به کانی گورم رفتند. پدرش عبدالله ، که زنی دیگر داشت و از او فرزندان چند ، از آیمنه دلزده شد و او را طلاق داد. بایزید ، که در این زمان حدود هفت سال داشت ، پس از این ، زندگی خانوادگی خود را ناخوشایند یافت و رفته رفته از پدر و مادر و نابرداریش بیزار شد و

اثر این بیزاری همه عمر در او ماند. تحصیلات اولیه او، به سبب اشتغال به امور خانوادگی و تجارت، ناتمام ماند. هر چند، هم خود را به عبادت مصروف می داشت، هرگاه امکانی می یافت، به مطالعه رومی آورد و با جدّ و جهد به کسب معرفت و اجرای دقیق مناسک و فرایض دینی می پرداخت. با اینهمه، از هر جهت خود را در فشار می دید. پدرش به او اجازه نمی داد که به حج رود یا برای تحصیل علم به جای دیگر سفر کند یا مرید پیر طریقتی شود. در حدود شانزده سالگی، همراه پدر به سفری تجاری رفت. پس از آن نیز چندین سفر دیگر کرد و ظاهراً طی همین سفرها با سلیمان اسماعیلی مذهب ملاقات کرده است (آخوند درویزه، تذکره، گ 82 پ). تأثیر سلیمان در بعضی از آرای بایزید، نظیر تأکید مفرط او بر نظریه «پیرکامل» و تأویلهای مکرّرش از جمله درباره ارکان خمسة دین و برخی از آرای حروفی او، مشهود است (رجوع کنید به قندهاری، گ 91 به بعد، 216 به بعد، 257). در تذکرة الابرار به پیوند بایزید با مرتاضان نیز اشاره و گفته شده است که او نظریه تناسخ ارواح (آواگون) و حلول (اوتار) را از آنان فرا گرفته است. بایزید رفته رفته مدارج هشتگانه سیر و سلوک را پیمود. خود را به «ذکرخفی» (یاد خدا در دل) و در زمان مناسب، به ذکر «اسم اعظم» مشغول می داشت. اینک زمان آن فرا رسیده بود که دیگران را به تعالیم خود فراخواند. ازینرو با کاروانی به هند رفت، ولی از قندهار به موطنش بازگشت و صومعه ای در زیر زمین ساخت و نخست همسرش و چند تن دیگر را به چله نشینی واداشت. مردم، براساس رؤیاهای خود او و دیگران، او را «میان روشن» می خواندند. بایزید با مخالفتهای بسیاری از جانب مردم ولایت، از جمله پدر و شاگردانش مواجه بود. آنها هوش فوق العاده و منطق قاطعش را در بحثها می ستودند، ولی نسبت به صلاحیت علمی او در تفسیر کلام الله و دعوی مهدویت و الهامات ربّانیش معترض بودند و کافر و منافق خواندن مسلمانان از جانب او را محکوم می کردند. بایزید با معترضان برخوردی قاطع داشت، ولی گاهی نیز از در آشتی درمی آمد. رفته رفته مریدانش رو به فزونی نهادند و او خلفایی برگزید تا در نقاط دورتر به تبلیغ پردازند. این خلفا نیز در همه جا با پیران و مشایخ محلی، که افکار عامه را بر ضدّ این فرقه می شوراندند، برخورد داشتند.

تعالیم او. عقاید اصلی بایزید را می توان به اختصار چنین بیان کرد (بایزید انصاری، 1952، ج 1): معرفت حق، فرض عین است و این معرفت، که بدون آن طاعات و عبادات و خیرات و مبرّات مقبول خداوند نخواهد شد، جز از طریق «پیر کامل» حاصل نمی شود؛ و او کسی است که اهل شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت باشد و به مقام

قربت و وصلت و وحدت و سکونت (سکینه) رسیده باشد. او مُظهر حقایق اسرار الهی و تجسّم «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» است ، یعنی روحش متّصف به اوصاف الهی است (رجوع کنید به همان ، ص 25). طلب او و اطاعت از او بر همگان فرض است . اطاعت او اطاعت رسول الله ، صلی الله علیه وآله وسلّم و ، به تبع آن ، اطاعت خداست . چنین مرشدِ کاملی خود بایزید است . این معنی را ، هم در خواب و هم در بیداری ، به او گفته اند. آنان که به اخلاص اطاعت او کنند ، به ارشاد او مقامات مذکور را تا مرحله «توحید» خواهند پیمود (رجوع کنید به همان ، ص 24 و بعد). بایزید را «مسکین» گفته اند ، زیرا به بالاترین مقام که «سکینه» باشد نایل شده است (رجوع کنید به قندهاری ، گ 450). در تعالیم او به توبه مبتدیان و خلوت گزینی و چله نشینی سالانه و ذکر خفی اسم الهی و مراقبه و اعمال و ریاضتی از این گونه اهمیتی خاص داده شده است . بنابراین تعالیم ، چون سالکان در معراج روحانی خود به آخرین مقام می رسیدند ، به احتمال زیاد از ادای تکالیف شرعی آزاد می شدند (تذکره ، 88 ر).

آنچه در دبستان مذاهب (ج 1 ، ص 284283) درباره تعالیم او آمده است احتمالاً مقررات جنگی دوره ای است که بایزید با بابریان و دیگر قبایل افغان که با او خصومت داشتند در نبرد بوده است .

تبلیغات دینی در خارج از موطنش . بایزید کار تبلیغ را از دهی آغاز کرد که تا کانی گورم یک روز راه بود ولی با واکنش شدید روبرو شد و به موطنش بازگشت . مخالفت با او چنان بالا گرفت که نزدیک بود به طرد او از جامعه بینجامد. ولی یک چند با پیش گرفتن روشی مسالمت آمیز ، از پیش آمدن وضعی نامطلوب جلوگیری کرد. بایزید پس از چند سال تبلیغ و ارشاد در میان ایلهای منطقه خود به میان سندیها و بلوچها رفت و سَیدپور (نزدیک حیدرآباد سند) را مرکز فعالیت‌های خود قرارداد. و نمایندگانش ، به رغم مخالفت پیران و علمای رقیب ، در همه جا پیروزی ابتدایی چشم گیری به دست آوردند. در این مرحله ، بایزید مبلّغانش را نزد حاکم و اشراف و روحانیان سرزمینهای مجاور فرستاد و آنان را به قبول دعاوی خویش فراخواند. یکی از این مبلّغان نیز نزد اکبرشاه و دیگری نزد میرزا سلیمان بدخشانی رفتند. کسان دیگری نیز به هند و بلخ و بخارا گسیل شدند و یک تن نزد سیدعلی ترمذی ، مرشدِ آخوند ، فرستاده شد (تذکره ، 91 پ).

جنگ با بابریان . برخی از هوشمندان زمانه که ناظر رشد قدرت بایزید بودند ، پیش بینی کردند که بزودی او شمشیر خواهد کشید و سبب خونریزی خواهد شد (رجوع کنید به قندهاری ، گ 423 ، 426 ، 437). علت اقدامات جنگی او ، چنانکه در حالنامه (گ 471 به بعد) روایت شده ، چنین است : کاروانی از هند به کابل می رفت و در نزدیکی دهی که ساکنانش از پیروان سرسخت و متعصب بایزید بودند توقف کرد. غفلت تام کاروانیان از امور اخروی ، روستاییان را به خشم آورد. کالای کاروانیان را به یغما بردند و تباه کردند. این واقعه خشم حکومت کابل را برانگیخت ، به طوری که مردم آن روستا را قتل عام کردند و کودکانشان را به اسارت بردند. ولی بایزید به تپه ای در منطقه یوسف زئی گریخت . در آنجا او را محاصره کردند ، اما بایزید با ایشان جنگید و حلقه محاصره را گسست و خود را به خیبر و تیراه رساند. او این رزمگاه نخستین را آغازپور نامیده است . این جنگ در بقیه حیات بایزید ، به مدت دو سال ونیم ، ادامه یافت ، تا آنکه درگذشت . تفصیل جنگ در حالنامه نیامده ، ولی ملاً درویزه آن را نقل کرده است . به گفته او ، محسن خان غازی که لشکری از جلال آباد آورده بود سرانجام در محل ثراغه بایزید را شکست داد. بایزید ، که پای پیاده به تپه ها گریخته بود ، رنجور از آلام خستگی و تشنگی عاقبت الامر در 980 درکالاپانی درگذشت و در هشت نگر به خاک سپرده شد (تذکره ، 93 پ). پس از آنکه برخی از گوجرها شبانه به قبر او بیحرمتی کردند ، شیخ عمر ، فرزند و خلیفه بایزید ، تابوت بایزید را از قبر بیرون آورد و آن را در جنگها پیشاپیش خود حرکت می داد تا آنکه در گیرودار یکی از جنگها (989) تابوت در رود سند افتاد. گویند بعدها آن را باز یافتند و در بهته پور دفن کردند (رجوع کنید به قندهاری ، گ 483 و بعد ، 525493). ظاهراً از این محل تاکانی گورم سه روز راه است (رجوع کنید به همان ، گ 156).

فعالتهای ادبی و فرهنگی او . بایزید شرح حالی آمیخته با نکات تبلیغی از خود نوشته و چندین رساله در شرح عقاید فرقه خویش تألیف کرده است که از آن میان سه رساله در دسترس است . روش او در تألیف این آثار آن است که آیه یا آیاتی از قرآن نقل می کند و سپس احادیث مناسبی (که داوریش درباره صحت یا عدم صحت آنها چندان دقیق نیست) بر آن می افزاید و در پی آنها ، هر جا که ممکن باشد ، اقوال مشایخ و اولیا را نیز می آورد. این شیوه اغلب در آثار او تکرار می شود. از جمله احادیثی که نقل می کند آنهاست که او «احادیث قدسی» می خواند و برخی از آنها خطاب به خود اوست (برای مثال رجوع کنید به قندهاری ، گ 87 ، 160). حتی با علم به این واقعیت که آنچه از نسخ خطی آثارش به ما رسیده نسخی متأخر است ، تسلط او بر زبان عربی ، از نظر ادبی ، ضعیف و

نوشته هایش دارای اغلاط نحوی است . دشمن اصلی و معاصر او ، ملاً درویزه ، در خیرالبیان او کلماتی یافته که به تعبیر او بدون رابطه نحوی است (تذکره ، گ 89 پ). این آثار را او خود برای اعضای خانواده و دیگر مریدانش می خواند و توضیح می داد (قندهاری ، گ 689) و کتاب خیرالبیان و مقصودالمؤمنین بالاخص در نزد آنان حالتی مقدس گونه یافت . بایزید مدعی بود که خیرالبیان به او الهام شده است . گویند وقتی یوسف زئیها شیخ عمر ، پسر بایزید ، را شبانگاه با شتاب دنبال می کردند ، عمر ، که از سر غفلت کتاب خیرالبیان را در جایی در مسیر خود جا گذاشته بود ، سپاه را متوقف ساخت و چندان درنگ کرد تا کتاب را باز آوردند (همان ، گ 498) درباره مقصودالمؤمنین نیز گویند که نجات دهنده جان جلال الدین ، فرزند دیگر بایزید ، بوده است ؛ زیرا هرگاه که این کتاب را با خود داشت از زخم شمشیر و خنجر دشمنان مصون بود. گویند وقتی درویشی را هاتف غیبی ندا داد که گوشه نشینی اختیار کند و به مطالعه این دو کتاب پردازد (همان ، گ 390). داستانهایی از این گونه درباره او نقل شده است . به حکایت آنچه از نثر پشتوی او باقی مانده ، به نظر می رسد که او می کوشیده است تا به پیروی از نمونه های عربی و فارسی ، به نثر مسجع بنویسد ، هرچند موجب خلل در شیوة زبان پشتو باشد. در آثار بایزید به سبب نوع موضوعات (دین و عرفان و اخلاق) اصطلاحات متعارف عربی و فارسی فراوانی در کنار کلمات پشتو (از لهجه های یوسف زئی و قندهاری) قرار گرفته است . آثار شناخته شده بایزید از این قرار است :

1) خیرالبیان ، در چهل «بیان» = فصل ؛ قندهاری ، گ 431). بعضی از قسمتهای این کتاب به عربی و فارسی و برخی به پشتو و هندی است . وقتی که بایزید در بستر مرگ بود و مریدان آخرین وصیت او را جويا شدند ، آنان را به توجه به خیرالبیان سفارش کرد و گفت که آنچه به او الهام شده در این کتاب ضبط است (همان ، گ 483). این کتاب در اثبات وحدت وجود است . مولانا عبدالقدوس براساس نسخه توپینگن آن را تصحیح کرد و در 1967 در 301 صفحه در پیشاور جزو انتشارات پشتو آکادمی به چاپ رساند. کتاب خیرالبیان ، گذشته از ارزش دینی ، به اعتبار اینکه قدیمترین متن مدوّن و موجود در پشتوست در تاریخ ادبی آن زبان اهمیتی خاص دارد.

2) مقصودالمؤمنین کتابی است به عربی که میرولی مسعودخان آن را براساس دو نسخه خطی تصحیح و در 1976 جزو انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی در 373 صفحه چاپ کرده است ؛ این کتاب به موضوعاتی چون وعظ و نصیحت ، عقل ، ایمان ، خوف ،

رجا، روح، شیطان، قلب، نفس، دنیا، آخرت، توکل و توبه، و مقامات هشت گانه (شریعت، طریقت، حقیقت، معرفت، قربت، وصلت، وحدت، سکونت) می پردازد.

3) **صراط التوحید (به عربی و فارسی)**. بایزید در این رساله، که قسمتی از آن شرح حیات خود اوست، در آغاز به وصف مقاماتی که در سیر روحانی خود تا مرحله «پیر کامل» پیموده است می پردازد، و با رساله ای، که بویژه خطاب به ملوک و امراست، پایان می پذیرد. این رساله به نصیحت امرای می پردازد و مراحل مختلف ارتقای نفس انسانی را، که فقط با ارشاد پیر کامل امکان می یابد، وصف می کند و از آنان می خواهد که نزد چنان پیری توبه کنند (**بایزید انصاری**، 1952، ص 71 و بعد، 184 به بعد) و می گوید آنان که زیر نظر وی یا خلفایش به ریاضت و مجاهده پرداخته اند به حسب لیاقت خویش از عنایت الهی برخوردارند، زیرا برای «تقرب» لیاقت و اخلاص ضروری است. در خاتمه رساله، سال تألیف آن 978 ضبط شده و مؤلف افزوده است که هرکس آن را بخواند و بدان عمل کند «علم التوحید» را خواهد آموخت. بایزید نسخه ای از این رساله را با فرستاده ای خاص نزد اکبرشاه فرستاد و او از وصول آن خوشحال شد (**قندهاری**، گ 468). این رساله به تصحیح محمد عبدالشکور به طبع رسیده است.

4) **فخرالطالبین** رساله ای است که بایزید در زمانی که آثارش را برای امرای مختلف می فرستاد آن را برای میرزا سلیمان حاکم بدخشان ارسال داشته است و اکنون هیچ نسخه ای از آن موجود نیست.

5) **حالنامه (به فارسی)**، زندگینامه بایزید به قلم خود او که بعدها علی محمد «مخلص» بن ابوبکر قندهاری، «خانه زاد» اولاد بایزید و یکی از خلفای این فرقه، آن را بازنویسی کرده و بسط داده است.

یک نسخه بدون تاریخ از این کتاب در دانشگاه اسلامی علیگره (**گنجینه سبحان الله**)، ش 937920 موجود است که دانشگاه پنجاب اخیراً از آن نسخه ای تهیه کرده است، در این مقاله ارجاعات بدین نسخه است. از این کتاب نسخه دیگری نمی شناسیم، ولی کنت نوئر (**رجوع کنید به ترجمه انگلیسی**، ج 2، ص 148) به برخی «پاره های موجود» از آن اشاره کرده است.

علی محمد در دیباچه کتاب می گوید که متن حالنامه بایزید به مرور زمان «تغییر و تبدیل یافته بود و نیز مقتضی بود که ذیلی در باره جنگهای فرزندان و نوادگان بایزید، به آن افزوده شود و، بنابراین، به درخواست برخی دوستان به این کار پرداخت و از منابع کتبی و شفاهی بهره جست. این روایت، که تاریخ وقایع را تا زمان اورنگ زیب (1069، **قندهاری، گ 729**) ادامه داده است، هرچند حاوی استطرادات منظوم و منثور طولانی (غالباً نوشته خود او) درباره تعالیم فرقه و حوادث جزئی راجع به مؤمنان است، دارای مزایای ادبی بسیاری نیز هست. در بخش نخست کتاب، که شامل شرح مفصل زندگی بایزید است، تاریخهای اندکی یافت می شود و برخی از آنها هم، در مقایسه با آن تاریخها در قسمتهای بعدی کتاب، مشکوک می نماید. در شرح زندگی بایزید نیز جزئیات جنگهای او با مغولان (در دو سال ونیم پایان عمرش) نیامده است، و این بخش از کتاب ناگهان پایان می یابد، ولی مؤلف شرحی مفصل در باره دودمان بایزید و انساب آنها از زن و مرد آورده است.

در حالنامه (گ 453 و بعد) ادعا شده است که بایزید در رشد فرهنگی افغانان سهم بسزایی داشته و نخستین کسی است که به زبان پشتو قصیده و غزل و رباعی و قطعه و مثنوی سروده است و پیش از او کسانی فقط یکی دو بیت به این زبان سروده بودند. البته این سخن مبالغه آمیز است؛ زیرا، از زمانهای خیلی پیشتر از آن، قصیده و نظایر آن به پشتو موجود است. ولی می توان گفت که فرزندان و خلفای بایزید به تبع او اشعار بسیاری به زبان پشتو سرودند. افغانان خارج از حوزه این فرقه هم از اینان پیروی کردند و این خود انگیزه ای برای استفاده بیشتر از پشتو به عنوان زبان ادبی شد.

پیر روشن در پیشرفت موسیقی سرزمین خود نیز سهمی دارد. حاجی محمد، از خلفای میرفضل الله ولی (**متوفی 796**)، چند تار به رباب افزود و، در نتیجه تعلیمات او، موسیقی دانان افغان الحان جدیدی ساختند، که عموماً خاص رقص بود؛ ولی نوازندگان نمی توانستند آنها را با آهنگ صحیح بنوازند. بایزید آهنگ آنها را اصلاح کرد و با راهنمایی او نوازندگان توانستند «**سرود سلوک**» (نوعی ترانه های صوفیانه، عارفانه و عشق معنوی و روحانی) و دیگر الحان خوشایند، و نیز شش مقام را بسرایند: ن. آ.س. آ.ری. (**دهناسری** ؟)؛ پنج پرده؛ چهار پرده؛ سه پرده؛ آهنگهای نظامی (برای میدان جنگ)؛ و مقام شهادت. همچنین تعمیم رسم الخط افغانی را به بایزید نسبت داده اند.

پیروان این فرقه به سبب کشته شدن در جنگهای داخلی و خارجی و مخالفت شدید علما در قسمتهای مختلف هندوستان پراکنده شدند و تقریباً از میان رفتند. گویند عقاید این فرقه امروز فقط در میان بازماندگان مؤسس آن در تیراه و کوهات و برخی از پتهانهای اورک زئی و بنگش پیروانی دارد (رجوع کنید به < فرهنگ جغرافیایی ناحیه پیشاور > ، ص 60؛ و نیز لیدن 7 ج 11 ، ص 363).

جایگاه تصوف روشانی در عرفان شرق: عرفان شناخت حق و رسیدن به حقیقت و افراگیری الفبای کتاب وجودانسان است عرفان شرق وبالخصوص عرفان اسلامی نگرش باطنی، سفر به عالم درون و طی مقامات اساس و مایه آن است. به عباره دیگر عرفان دید بعد چهارم و فعال شدن حس ششم و بالاثآن توسط نیروی اعظیم توحید، ذکر مدام، تفکر و عشق با حق پرواز به عالم قدس میباشد. یکی از ممیزه های عرفانی و خاصتاً عرفان اسلامی داشتن استاد روحانی یعنی **بیریا مرشد بوده که معلم روحانی یعنی پیر طریقت نور و روشنایی راه و هادی سالک، رهرو و پیامرید میباشد که شاگرد یامرید را در سفر خود شناسی و خدا شناسی بر غلبه بر موانع و بر طرف کردن حجاب ها کمک و یاری میرساند در مشرب شرقیان هر لحظه به دل پیر کامل فیض ربانی میرسد و از دل اوبه دل مریدش می تابد.**

وجه مشترک در عرفان شرق عشق است و حتی در عرفان شرق و غرب محبت بیکران به محبوب نا کرانمند یعنی همین عشق نقطه اتصال و بل پیوند معرفتی میباشد همه عرفای شرق و غرب عشق را برتر از عقل دانسته و نزدیک ترین وسیله رسیدن به مطلوب و محبوب حقیقی میباشد. تنها عارف معاصر شاعر بزرگ شرق اقبال لاهوری عقل و عشق را یکی میدانند صرف میگویند که عقل آن جرأت رندانه عشق را ندارد و رنه هردو یکی اند. در مشرق زمین سنت های عرفانی مختلف مانند عرفان اسلامی، عرفان هندویی، عرفان بودایی و چینی وجود دارد. باید گفت که سرچشمه اصلی عرفان اسلامی مدینه منوره و سر حلقه عرفا حضرت پیامبر گرامی محمد مصطفی (ص) می باشد. اما جای رشد و باشنده گان آن افغانستان مدینه الاولیای مقدس مامی باشد. گرچه عده ی از صاحب نظران بدین باور اند که عرفان اسلامی آمیزه عرفان بودیزم، فلاطونیزم و مسیحیت است اما به یقین کامل و به اتفاق نظر علماً و عرفای متقدم، متأخر و معاصرو مستشرقین خیلی نام امور و مورد قبول مانند نیکلوسون انگلیسی و ماسیسنیون فرانسوی منبع و منشأ اساسی عرفان را اسلامی را قرآن و سنت یعنی کلام الهی و حدیث در فشان رسول مقبول خاتم الانبیا میدانند و بس و مرجع دیگری برای آن سراغ کردن کار نایجا میباشد.

از اینکه مشترکات زیادی بین اندیشه و وحدت الوجودی تصوف ما و مکتب ویدانتا هندو وجود دارد و جای شک نیست که با عرفان ادیان سماوی و غیر سماوی دیگر هم شباهت های وجود دارد نظر عرفای آنها در مورد عرفان ما به گونه که خود ما میشناسیم نیز قابل دقت است مثلاً (اوشو) عارف هندی میگوید: نام سنائی غزنوی این حکیم اقلیم عشق برای من از عسل شیرین تر و از شراب بهشتی پر کیف تر است زیرا این صوفی منحصر به فرد ناممکنات را در عالم سر ممکن ساخته بخاصریکه یکه زود تر به اصل موضوع برگردیم می آیم به تصوف روشانیان و نهضت روشانی و جایگاه آن در عرفان شرق. قافله سالار مکتب عرفانی و انقلابی روشانیان شیخ سراج الدین بایزید فرزند قاضی عبدالله مفکر بزرگ عصرش شخصیت چندی بعدی داشت:

الف: مرد متفکر مبارز و دعوتگر علیه ظلم و استعمار بود. ب: مبلغ ، اصلاحگر اجتماعی و احیا دینی بود. ج: عارف و صوفی بزرگ بود (که معاندین و مغرضان و دشمنان اسلام و آزادی آنرا پیر تاریک گفته بودند) پیر روشن بنیان گذار مکتب عرفانی و انقلابی و تصوف زنده در شرق بوده و جایگاه آن را از آثار پر بار و پیروان او میتوان در عرفان شرق تثبیت کرد این خدا مرد بزرگ آثار ذیل را به نسل های بعدی به یادگار مانده.

1. خیرالبیان: این اثر به زبانها پشتو، دری و هندی نوشته شده در حدود سه صد صفحه میباشد که به سبک نیمه عروضی و نثر مسجع به رشته تحریر آمده این اثر پیر روشن از شریعت و طریقت بخصوص وحدتالوجود بحث میکند و مانند مکتوبات امام ربانی تلیق شریعت محمدی را با طریقت مصطفوی نشان میدهد.

2. مقصودالمؤمنین: این اثر به زبان عربی نوشته شده که بعداً به زبانهای دیگر ترجمه گردیده و از مقامات تصوف عرفان بحث میکند شامل مباحث ذیل است وعظ ، ایمان ، خوف ، رجا ، نفس ، شیطان ، قلب ، روح ، دنیا ، آخرت ، توکل ، قناعت ، و توبه میباشد.

3. فخرالطالبین: این اثر عارف بزرگ حضرت بایزید انصاری همانست که به دست خلیفه خود بنام محمد یوسف به حاکم بدخشان بخاطر تلقین و تبلیغ و هدایت و استقامت دادن به او ارسال گردیده است موضوع کتاب فوق در حالنامه ذکر شده متأسفانه از خود اثر تا حال کدام نسخه بدست نیامده.

4. **صراط التوحید:** این اثر را پیر روشن به زبان عربی و دری نگاشته و آنرا به دست یکی از خلفایش به اکبر پادشاه هم فرستاده بود. این اثر در چهار باب بر موضوعات اهم شریعت، طریقت، معرفت، و سکونت به استناد آیات قرآنی و احادیث نبوی (ص) یافته است.

5. **حالنامه:** این اثر بایزید روشن به زبان دری نگاشته شده و بعد از رحلت شان توسط یکی از مریدانش تکمیل گردیده و به سه فصل شامل موضوعات ذیل میباشد.

فصل اول زنده گی نامه پیر روشن دوم الطریق مدارج عرفانی و منازل روحانی و تصوفی و فصل سوم در مورد مبارزات او و فرزندان او علیه ایتعمار و متجاوزین میباشد.

6. **تذکره روشانی.**

7. **مکتوبات** که حاوی نامه ها به حکمرانان و نام آوران عصرش بود.

8. **فرحت المجتبی:** رساله منظوم پشتو است که مسایل عرفانی را به بیان گرفته.

رسم الخط پشتو نیز در آثار این بزرگ مرد عرصه شعرو ادب عرفان و مبارز راه حق شامل است.

خلاصه این شخصیت بزرگ و چند بعدی «پیر روشن» هم رهنمای سالکان راه حق و حقیقت در تصوف و عرفان بوده و هم مبلغ و احیاگر و اصلاحگر اجتماعی و دینی و هم سپه سالار میدان مبارزه علیه استعمار یعنی مرد شمشیر و قلم و علم و عرفان و تصوف میباشد. پیر روشن و نهضت روشانیان خصوصیت و مشخصه خاص خود را دارا بوده مکتب او مکتب ادبی عرفانی و انقلابی است که توانست مردم را بوسیله عرفان پویا و زنده و قدرت علمی و روحانی به مبارزه علیه استعمار متحد ساخته و رسالت ایمانی و وطنی خود را نماید. شباهت مکتب روشانی با عرفان علامه اقبال خیلی زیاد است.

اثرات بینش و اندیشه مهدویت در جنبش روشنیه

در آغاز قرن دهم، دوباره زمزمه‌هایی درباره پایان جهان، آغاز شد و در میان اهل سنت، زمینه مناسبی برای مدعیان مهدویت فراهم آوردند. آنان که در سراسر ممالک اسلامی حضور داشتند، خود را مهدی موعود و یکی از شرط‌های فرا رسیدن قیامت می‌شمردند.

جنبش «روشنیه» به رهبری بایزید انصاری در زمان اکبرشاه، یکی از شاهان تیموری و در منطقه‌ای پشتون‌نشین میان کشورهای افغانستان و پاکستان به وجود آمد. بایزید فردی درس ناخوانده و کم‌سواد اما باهوش و زیرک بود و برای نجات قوم پشتون از سلطه شاهان تیموری و برانگیختن مردم برای ایستادن در برابر حکومت وقت، به ادعاهایی بزرگ چون مهدویت، مسیح بودن و علم غیب پرداخت. این مقاله، به عوامل شکل‌گیری این جنبش، پیروان برجسته آن و برخی از عقاید، باورها و کتاب‌های آنان می‌پردازد. منبع‌های موجود درباره این جنبش، بسیار اندکند و از این‌رو، پرداختن به گوشه و کنار آن دشوار است. اما این نوشتار کوشیده است از آنها به نیکی بهره ببرد. بسترهای پیدایش روشنیه: «هزاره‌گرایی» و انتظار برپایی روز داوری درباره هزاره از ویژگی‌های فرهنگی اهل کتاب است. یهودیان و مسیحیان تازه‌مسلمان صدر اسلام، هزاره‌گرایی را به مکتب خلفا پا گشودند و برخی از اهل سنت نیز پیرو آن شدند. آن‌گاه اندیشه ناب «مهدویت» که پیامبر اسلام (صلي الله عليه واله) و امامان معصوم (عليهم السلام) درافکنده بودند، دچار انحراف شد. مهم‌ترین نمود فرهنگ هزاره‌گرایی یا تعیین وقت پایان جهان و برپایی قیامت، در تاریخ الامم و الملوک طبری، دیده می‌شود. او پایان قرن پنجم را هنگام رستاخیز می‌دانست و به انتظار «اشراط الساعة» فرا می‌خواند. (1)

اما قرن ششم گذشت و پیش‌بینی‌های او تحقق نیافت. از این‌رو، در آغاز قرن دهم، دوباره زمزمه‌هایی درباره پایان جهان، آغاز شد و در میان اهل سنت، زمینه مناسبی برای مدعیان مهدویت فراهم آوردند. آنان که در سراسر ممالک اسلامی حضور داشتند، خود را مهدی موعود و یکی از شرط‌های فرا رسیدن قیامت می‌شمردند. شبه قاره هند یکی از این مناطق بود که برخی از حکومت‌های شیعی مانند نظام‌شاهیان، قطب‌شاهیان و احمدشاهیان، بر بخش‌های جنوبی آن (دکن) حکم می‌راندند و گورکانیان یا همان مغولان هند، در مناطق شمال هند روی کار آمده بودند و هر روز بر دامنه قدرت خود می‌افزودند. آنان در پایان قرن دهم، قدرت فراگیر سرتاسر شبه قاره هند شدند و دیگر حکومت‌ها را از بین بردند یا در تنگنا قرارشان دادند.

اکبرشاه تیموری (1014-963 قمری) در چنین اوضاعی به دلیل افراط‌ها و تعصب‌های ناروای برخی از کارگزاران سنی مسلک خود، فرا رسیدن هزاره اول اسلامی را دست‌آویزی قرار داد و اعلام کرد که عمر دین اسلام به پایان رسیده است و مردمان از «اکبریه» یا «توحید الهیه»، آیین‌های نوبنیاد او، پیروی باید کنند. (2)

چند نفر در هند پیش از این کار اکبرشاه ، ادعای مهدویت کرده بودند. سیدمحمد جونپوری از آنان به شمار می‌رفت. پیروان جونپوری پس از او چند سال به حکومت بخشی از دکن دست یافتند. بایزید انصاری دومین مدعی مهدویت و هم‌عصر اکبرشاه بود که پیروانش او را «پیر روشن» (پیر روشن) و دشمنانش وی را «پیر تاریک» می‌خواندند. این شخص در شمال ارتفاعات کوه‌های سلیمان قیام کرد. کوه‌پایه‌های شمالی و جنوبی آن‌جا ، زیست‌گاه قوم پشتون بود و از این‌رو ، منطقه میان هند و ایران را که کوه‌های هندوکش و سلیمان در آن قرار داشتند ، به انگیزه دربرگرفتن شهرهای مهمی مانند هرات ، بلخ ، غزنه ، قندهار ، کابل و... ، افغانستان نامیدند. ساکنان این منطقه (قوم پشتون یا افغانان) ، از مدنیت چندان برخوردار نبودند و عشیره‌ای و قبیله‌ای زندگی می‌کردند. (3)

اما حاکمان قدرت ، آنان را نیروی نظامی بالقوه‌ای می‌شمردند. این منطقه در قرن دهم ، بخشی از قلمرو حکومت گورکانیان یا مغولان هند به شمار می‌آمد. بایزید انصاری در این دوره و در حکومت اکبرشاه تیموری ، در گوشه و کنار کابل ، ادعای مهدویت را آمیخته با حرکت خود بر ضد سلطه گورکانیان هند قرار داد و جنبشی دراز به راه انداخت. برخی از کتاب‌های فرق و مذاهب این جنبش را «روشنیه» نامیده‌اند و آن را از نمودهای آسیب‌پذیری اندیشه مهدویت و نمونه‌ای برای بررسی چگونگی سوءاستفاده از اندیشه موعودگرایی در اسلام و نیز مهم بودن این اندیشه در میان مسلمانان می‌توان دانست.

بایزید و ادعای مهدویت

دو گمانه درباره ادعای رهبر این فرقه وجود دارد: یکم. پیر روشن برای تقویت پایه‌های جنبش خود ، چنین ادعا کرده است ، و از این‌رو ، اندیشه مهدویت را هم‌چون عاملی برای قیام مردم بر ضد حکومت‌های جائز و سوءاستفاده طالبان قدرت ، باید بررسی کرد ؛ دوم. پیر روشن دعوی مهدویت نداشته است ، بلکه مخالفانش او را به داشتن این ادعا متهم کرده‌اند ؛ زیرا آنان با برخی از ادعاهای بزرگ رهبران جنبش‌ها ، بهتر می‌توانستند جنگ عقیدتی و تبلیغاتی راه بیندازند و پشتوانه‌ای دینی . مذهبی برای خود فراهم آورند. باری ، برای آشنایی با فرقه روشنیه و چگونگی تأثیرگذاری نیک یا بد اندیشه مهدویت در این جنبش ، ناگزیر به شناختن شخصیت و باورهای پیر روشن باید پرداخت.

بایزید انصاری که پیروانش وی را پیر روشن می‌نامیدند ، در اوایل قرن دهم هجری در جلندهر (7) پنجاب (جنوب کوه‌های سلیمان و شمال پاکستان امروزی) به دنیا آمد. آگاهی چندان درباره پدرش ، عبدالله وجود ندارد ، اما گفته‌اند که او از تبار شیخ سراج‌الدین انصاری

(8) و شخصی روحانی ، صاحب نفوذ و از اهل طریقت بوده و منصب قضاوت را نیز بر عهده داشته است.(9) مادر بایزید ، بنین نام داشت و دختر عموی پدر او بود.

چندی پس از تولد بایزید ، بابر ، شاه مغول با پراکنده ساختن نیروهای افغان در آن سرزمین ، زندگی را برای افغانان دشوار کرد. بنابراین ، قاضی عبدالله ، پدر بایزید با خانواده اش به خاستگاهشان کان گرم بازگشت ، اما مادرش نتوانست در آن جا بماند و همراه با او به هند رفت. وی در کودکی برای یادگیری علم شوق فراوانی داشت ، اما در این راه سرخورده شد ؛ زیرا خدمت‌رسانی به خانواده ، او را از این کار باز می‌داشت.

پدیده پیری و مریدی و عبارت «من لا شیخ له لا دین له» در آن هنگام در میان پشتون‌ها رواج داشت و بایزید با تأثیر پذیرفتن از این محیط و ناامید شدن از پدر و خانواده اش ، به تصوف و عرفان گرایید ، کارهای دنیا را ترک گفت ، به ریاضت و اعتکاف پرداخت و طریق تصوف اختیار نمود. چندی بعد گویا به انگیزه تجارت به قندهار سفر کرد ، اما به گفته خودش در پی

پیر روشن به دلیل چنین پیشینه ، تأثیر فراوانی از اندیشه‌های صوفیه پذیرفت. از این رو ، مسائلی مانند حلول ، اتحاد و تناسخ در میان آرای وی دیده می‌شود.(10) او به رغم نظر صوفیه ، علم را حجاب نمی‌دانست ، بلکه به چهار زبان پشتو ، فارسی ، هندی و عربی ، کتاب می‌نوشت. برای نمونه ، کتاب **خیرالبیان** به این زبان‌ها نوشته شده است و پیروانش آن را کتاب مقدس و خطاب حق تعالی به بایزید و صحیفه امر الهی می‌دانند. برخی از محققان این کتاب را نخستین تألیف موجود به زبان پشتو دانسته‌اند.(11) او در بخشی از این کتاب می‌نویسد:

یا بایزید بنویس در آغاز کتاب به بزرگی و به درستی حروف‌ها بسم الله تمام. من گم نمی‌کنم
مزد آن کسانی که می‌نویسند باز خراب می‌کنند یک حرف یا نقطه باز می‌نویسند برای درست
شدن بیان.

حال نامه کتاب دیگر بایزید است که در آن بیش‌تر از هر چیز به شرح حال خویش می‌پردازد. سومین کتابی که صاحب **دبستان المذاهب** از بایزید نقل نموده ، کتاب عربی **مقصود المؤمنین** است. گویا وی مدعی بوده که خداوند در این کتاب بدون واسطه جبرئیل با او سخن گفته است. تأثیرپذیری او از افکار صوفیه و اعتقادش به وحدت وجود را از میان نقل

قول‌های موجود درباره پیر روشن ، می‌توان دریافت. وی همچنین از باورمندان به جدایی شریعت از طریقت بود و ادعا می‌کرد: کلمه شهادت گفتن ، فعل شریعت است و تسبیح و تحلیل زبان به ذکر شاغل بودن و دل را از وسوسه نگاه داشتن ، فعل طریقت است... روزه ماه رمضان داشتن و خود را از خوردن و آشامیدن و جماع کردن منع نمودن ، فعل شریعت است... شکم پر نساختن و اندام از بدی باز داشتن ، فعل طریقت است. زکات مال و عشر دادن فعل شریعت است و فقیر و صائم را اطعام و جامه دادن و درماندگان را دست گرفتن فعل طریقت است. طواف خانه خدا و بی‌بدی بودن ، فعل شریعت است و طواف خانه دل و با نفس مبارزه نمودن و طاعت فرشتگان کردن ، فعل طریقت است. و همچنین دائم به یاد خدا بودن و ذات حق به چشم دل دیدن معرفت است.

او مردم را به ریاضت امر می‌کرد و با استناد به آیه «فَأَيُّكُمْ تَوَلَّوْا فِتْمَ وَجْهَ اللَّهِ...» ؛ «هر کجا روی کنید همان جا روی خداست.» در نماز رو به قبله نمی‌ایستاد. چهار عنصر آب ، خاک ، باد و آتش را از مطهرات می‌دانست و مدعی بود که رسیدن باد به تن انسان ، او را پاک و از غسل و شستن بدن با آب بی‌نیاز می‌کند. بایزید خدانشناسان را آدم نمی‌دانست و کشتن آنان را مانند گاو و گوسفند جایز می‌شمرد. بنابراین ، مخالفان خود را می‌کشت و می‌گفت: «أَوْلَيْكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» ؛ «آنان مانند چهارپایان هستند ، بلکه آنان گمراه‌ترند.» پیر روشن می‌گفت: هر کس خود را شناسد از زندگی جاوید و حیات ابدی خبر ندارد ، مرده است و مال او به زندگان می‌رسد. بنابراین ، مال و دارایی مخالفانش را به شکل‌های گوناگون تصاحب می‌کرد و حتی هم‌راه با فرزندان خود ، راه بر آنان می‌بست. دایرةالمعارف الاسلامیة از کتاب منتخب اللباب نقل می‌کند که فرقه روشنیه ، ازدواج بدون نکاح را و با کشتن یک گاو و دادن ولیمه جایز می‌شمرده‌اند.

این افکار در جذب مریدان و گرایش اهل سنت به بایزید انصاری مؤثر بودند ، اما عامل قدرت‌یابی وی برای قیام بر ضد دولت وقت به شمار نمی‌رفتند. وی به همین دلیل عنصر دیگری بر عقاید خود افزود ؛ یعنی با توجه به فراگیری اندیشه مهدویت در میان مسلمانان و این‌که اهل سنت ، قیام امام مهدی(علیه السلام) را در آخرالزمان یکی از «اشراط الساعة» می‌شمردند و نیز با وجود تبلیغات هزاره‌گرایان اسلامی درباره نزدیکی پایان جهان و رسیدن قیامت در پایان اولین هزاره اسلامی ، زمینه را مناسب دید و مدعی مهدویت و مسیح بودن شد.

بایزید و چگونگی ادعای مهدویت : در تحقیق درباره جنبش روشنیه ، مشکلات تحقیق درباره جنبش‌های کوچک مردمی بیشتر نمود پیدا می‌کند ؛ زیرا افزون بر این که جنبش روشنیه در امپراطوری بزرگ مغولان هند و در اوج قدرت آن صورت پذیرفت ، عاملی مانند ناتوانی مردم این منطقه در نوشتن و برخوردار نبودن آنان از نزدیکی به مراکز مهم تمدن و فرهنگ مکتوب نیز وجود دارد ، به گونه‌ای که مؤسس این فرقه نخستین یا از شمار نخستین نویسندگان به زبان پشتو بوده است. بنابراین ، نمی‌توان انتظار داشت که آثار مکتوب و گزارش‌های بسیاری درباره تاریخ و مرام این جنبش‌ها وجود داشته باشد. از این‌رو ، برای بررسی این فرقه تنها به احتمالات و تحلیل‌های استوار بر پایه اطلاعات شفاهی می‌توان دست پیدا کرد. مهم‌ترین منبع درباره مهدویت بایزید انصاری ، کتاب دبستان المذاهب است. کتاب فرهنگ فرق اسلامی نیز در تعریف این فرقه و بنیادگذار آن ، از همین کتاب و مقاله نجیب مایل هروی بهره برده است. به جز این دو منبع ، منابع دیگر به این ادعا پرداخته‌اند و تنها فرقه روشنیه را شاخه‌ای از سلسله صوفیه «سهروردیه» دانسته‌اند. گفتنی است آنان با فرقه «روشنیه جلوتیه» متفاوتند.

میرمحمد صدیق فرهنگ نیز در کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر ، اطلاعات کمابیش خوبی درباره بایزید انصاری درمی‌افکند ، اما بدون هیچ اشاره‌ای به ادعای مهدویت وی می‌گوید که پیر روشن پس از ناامید شدن از یافتن پیر کامل ، خود را پیر کامل و مکمل شمرده است. بنابراین ، با توجه به اندک بودن منابع موجود ، داوری درباره ادعای مهدویت او دشوار می‌نماید و تنها دو گمانه در این باره وجود دارد: یکم. بایزید فردی فعال و انقلابی بوده که به دلیل قدرت‌طلبی یا نجات مردم خود از سلطه مغولان هند ، تلاش‌های گسترده‌ای آغاز کرده و برای رسیدن به هدف‌های خود از هر وسیله‌ای سود برده است ؛ یعنی از تصوف برای جمع کردن مریدان و ایجاد رابطه مریدی . مرادی و از اندیشه مهدویت برای ایجاد انگیزه ، شور و شوق در میان پیروانش کمک گرفته و آن را پشتوانه رکت خود قرار داده است. دیگر مدعیان نیز برای برپا ساختن دولتی عادل و دور از ظلم و ستم با بهره‌گیری از زمینه‌های موجود در جوامع اسلامی به تشکیل دولت مهدوی وعده می‌دادند ؛ دوم. وی فردی مبارز و قدرت‌طلب بوده که توانسته است عده‌ای را گرد آورد تا با شعار عدالت‌گرایی قدرت دولت مرکزی و مقام‌های محلی را به خطر اندازد. از این‌رو ، قدرت حاکم او را متهم کرد که ادعای مهدویت دارد و آن‌گاه بهانه‌ای برای سرکوبش فراهم آورد. بایزید در 1578 میلادی کشته شد و روشنیه سیر صعودی خود را از دست داد و به فرقه‌ای کوچک در مناطق افغان‌نشین بدل گردید.

جلال‌الدین فرزند بایزید پس از او رهبری این فرقه را به دست گرفت. وی در سال 1007 قمری به غزنین حمله و آن را تصرف کرد، اما پس از چندی فردی از قوم شیعه هزاره او را کشت. میان احداد، نوه بایزید نیز که رهبری فرقه را بر عهده گرفت، در سال 1035 قمری، به دست افراد نورالدین جهان‌گیر، کشته شد. پس از وی، فرزندش عبدالقادر و دیگرانی، رهبران این فرقه بودند. روشنی به آرامی از بین رفت و در میان دیگر فرقه‌ها پراکنده شد. پیرمردان گاهی از بایزید و سلسله او یاد می‌کنند، اما امروز هیچ گروه یا فرقه‌ای با چنین نام و باورهای خاص نمی‌توان یافت. گفته می‌شود که در گوشه و کنار کوه‌های بنگش شمار اندکی از پیروان بایزید انصاری وجود دارند، اما از چگونگی عقاید و تعداد آنان اطلاع درستی در دست نیست. اکنون در رود سند دو صخره سیاه وجود دارد که آنها را پیکرهای سنگ شده **جلال‌الدین و کمال‌الدین**، پسران بایزید انصاری (**پیر روشن**) می‌دانند. گویا آنان به رود سند افکنده شده بودند. این صخره‌ها هنوز به نام‌های **جلالیه و کمالیه**، نزدیک گرداب‌هایی در محل اتصال رودهای کابل و سند قرار دارند. برخی از مردم چنین می‌پندارند که آنها به اشکالی در می‌آیند و می‌توانند با نزدیک شدن به قایق‌ها آنها را تکه‌تکه کنند و سرنشینان آنها را به هلاکت برسانند.

پی نوشت ها :

1. نك: محمد بن جرير طبري، تاريخ الامم و الملوك، ج 1، ص 6، 13، چاپ پنجم: انتشارات مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت 1409 قمری.
2. نك: محمدجواد مشكور، فرهنگ فرق اسلامی، ص 125، چاپ سوم: انتشارات آستان قدس رضوی، 1375 شمسی.
3. نك: میرمحمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج 1، ص 5241، چاپ دوم: ناشر محمدابراهیم شریعتی افغانستانی، تهران 1380 شمسی.
4. نك: دبستان مذاهب، ج 1، ص 281.
5. نك: فرهنگ فرق اسلامی، ص 205.
6. افغانستان در پنج قرن اخیر، ج 1، ص 56.
7. جلندهر یا جالندهر قصبه‌ای است در هند. (لغت‌نامه دهخدا، ج 16، ص 59)
8. نك: مونت استورات، افغانان، ترجمه آصف فکرت، ص 607، چاپ دوم: انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد 1379 شمسی.
9. افغانستان در پنج قرن اخیر، ج 1، ص 57.
10. درباره تأثیرپذیری وی از سلیمان اسماعیلی و پیوند وی با برخی از مرتاضان و هم‌چنین چله‌نشینی‌های ابتکاریش نك: دانش‌نامه جهان اسلام، زیر نظر غلام‌علی حداد عادل، چاپ

- دوم: انتشارات بنیاد دایرةالمعارف اسلامی ، تهران 1375 شمسی .
11. افغانستان در پنج قرن اخیر ، ج 1 ، ص 58 و 59.
 12. همان ، ص 58.
 13. کی خسرو اسفندیار ، دبستان مذاهب ، ج 1 ، ص 283 ، چاپ اول: انتشارات کتابخانه طهوری ، تهران 1362 شمسی .
 14. همان .
 15. همان ، ص 282.
 16. سوره بقره ، آیه 115.
 17. سوره اعراف ، آیه 179.
 18. فرهنگ فرق اسلامی ، ص 206.
 19. نك: دایرةالمعارف الاسلامیه ، ج 10 ، ص 238 ، انتشارات دارالمعرفة ، بیروت [بی تا].
 20. نك: فرهنگ فرق اسلامی ، ص 206 و 207.
 21. نك: یحیی یثربی ، عرفان نظری ، ص 196 ، چاپ چهارم: انتشارات بوستان کتاب ، قم